

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من میباد بدین بوم ویر زنده یک تن میباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۱۱ نومبر ۲۰۱۶

## بُردِ "قمارباز" و باختِ "سیاستمدار"

یتیمی، که ناکرده قرآن دُرُست  
کُتبخانه هفت ملت، پُشت

یکی از ضرب المثل‌های بسیار مشهور کابلی گوید:

«صد سوداگر بُمره (بمیرد) و یک قمارباز، نی!!!»

این مثل مثلی، که حاصل تجربه تهبیدستان و ناداران کابل است، چون در قمارباز دست خیر، می بیند و در سوداگر امساک و کنسکی. قمارباز دست کلان داشت، از دل غریب و غریبه می آمد و از بذل و بخشش و سخاوت هرگز پرهیز نمی کرد، ولی تاجر و پولدار و اشخاص مرفه و به اصطلاح "معتبر" <sup>۱</sup> مُمسک بودند و از کله شان خیر و برکتی متصور نبود!!!

مگر ضرب المثل کابلی را می گذارم برای کابل و طرز دید مردم آنجا. یادآوری این نکته فقط یک یادآوری بود و نکته آغازی برای این نوشته.

بیت عنوان از استاد اجل است؛ از سعدی شیرین سخن، که کمتر کسی به پای بلاغت و فصاحت کلام او تواند رسید. موضوع این بیت ولی مورد علاقه این مقاله نیست. مورد علاقه این نوشته "یتیم بودن" است و "شستن کتبخانه هفت ملت". این ترکیب از نظر من در مورد "سیاست" خوب می خواند، که "یتیم" است، نه پدر دارد و نه مادر و نه پدر و مادر را می شناسد، ولی کار "هفتاد و دو ملت" را می سازد. مقوله "سیاست" در ملک ما در زمانه های قدیم مفهوم و تعبیر دیگری داشته است، غیر از آنچه امروز در باره اش گویند و نویسند. در آن روزگاران "سیاست" را در مفهوم "زهر چشم نشان دادن" و "نسق کردن" و

<sup>۱</sup> "معتبر" کلمه عربی و اسم مفعول مصدر "اعتبار" (باب "افتعال") و در معنای "با اعتبار" است. اشخاص پولدار و خرپول و پیسه دار را در اصطلاح کابل "معتبر" می نامیند، چون در عمل از اعتبار اجتماعی برخوردار بودند.

"پانسی دادن" استعمال می کرده اند، و بهترین نمونه اش در "تاریخ بیهقی" آمده - در "تاریخ مسعودی"، که گویند در سی جلد نوشته شده و آنچه به ما رسیده است، فقط ششم حصه آن است!!!  
 ابوالفضل "بیهقی" دبیر (سرمنشی) مسعود غزنوی بود، که در کتاب مستطاب خود، "تاریخ مسعودی"، ده قرن پیش در باره "سیاست" سبکتگین، پدر محمود غزنوی، آرد. داستانی ست، تاریخی و بسیار جالب و بالخاصه، که به نثر فصیح و روان آن استاد سخن، سخت به دل می نشیند و می چسبید. ازین رو می ارزد، که زحمت نقل کردن آن را از کتابش متقبل گردم:

## «الحکایة فی معنی السیاسة من الامیر العادل»

### سبکتگین رحمة الله علیه

از خواجه بونصر<sup>۲</sup> شنیدم رحمة الله گفت: یک روز خوارزمشاه التوتناش حکایت کرد و احوال پادشاهان و سیرت ایشان می رفت و سیاست که به وقت کنند، که اگر نکنند راست نیاید. گفت: هرگز مردی چون امیر عادل سبکتگین ندیدم در سیاست و بخشش و کدخدائی و دانش و همه رسوم مُلک. گفت: بدان وقت که به بُست رفت و بایتوزیان را بدان مکر و حیلت برانداخت و ولایت او را صافی<sup>۳</sup> شد، یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بُست و من و نُه یار من از آن غلامان بودیم، که شب و روز یک ساعت از پیش چشم وی غایب نبودیم و به نوبت می ایستادیم، دوگان دوگان. متظلمی<sup>۴</sup> به در سرای پرده آمد و بخروشید و نوبت مرا بود و من بیرون خرگاه بودم با یارم و با سپر و شمشیر و کمان و ناچخ<sup>۵</sup> بودم. امیر مرا آواز داد، پیش رفتم، گفت: آن متظلم که خروش می کند بیار، بیاوردم او را. گفت:

از چه می نالی؟؟؟

گفت: مردی درویشم و بُنی خرما دارم، یک پیل را نزدیک خرمائنان<sup>۶</sup> من می دارند. پیلان همه خرمای من رایگان می ببرد، الله الله خداوند فریاد رسد مرا. امیر رضی الله عنه در ساعت<sup>۷</sup> برنشست و ما دو غلام سوار با وی بودیم؛ بر فیتیم و متظلم در پیش. از اتفاق عجب را چون به خرمانان رسیدیم، پیلان را یافتیم پیل زیر این خرمان بسته و خرما می بُرید و آگاه نه، که امیر از دور ایستاده است و ملک الموت<sup>۸</sup> آمده است به جان سُنْدن. امیر به ترکی مرا گفت:

زه کمان جدا کن و بر پیل رو و از آنجا بر درخت و پیلان را به زه کمان بیاویز.

من رفتم و مردک به خرما بر بودن مشغول، چون حرکت من بشنید، باز نگریست تا بر خود بجنبد، بدو رسیده بودم و او را گرفته و آهنگ زه در گردن کردن و خفه کردن کردم. وی جان را آویختن گرفت و بیم

<sup>۲</sup> "بونصر" مراد از "ابونصر مُشکان" است، که دبیر باتدبیر "محمود غزنوی" بود و استاد و آموزگار "ابوالفضل بیهقی".

<sup>۳</sup> "صافی": کلمه عربی و اسم فاعل "صفاء" در معنای "پاکیزه" و "پاک شده از آلودگیها".

<sup>۴</sup> "متظلم": کلمه عربی و اسم فاعل از مصدر "تظلم" (باب "تفعل")، که در معنای "دادخواهی" ست. پس "متظلم"؛ یعنی "دادخواه".

<sup>۵</sup> "ناچخ" (به فتح سوم) کلمه دری و در معنای "تبرزین" و یا "نیزه کوتاه".

<sup>۶</sup> "خرمان" در معنای "درخت خرما" ست.

<sup>۷</sup> "در ساعت"؛ یعنی "فی الفور" و "فوراً".

<sup>۸</sup> "ملک الموت" کنایه از "عزرائیل" است، که جان مردم بستاند و کسی پیشش چل نتراند!!!

آن بود، که مرا بینداختی. امیر بدید و بدو براند و بانگ به مردک برزد. وی چون آواز امیر بشنید از هوش بشد و سُست گشت و من کار او تمام کردم. امیر فرمود تا رسنی آوردند و پیلبان را بر رسن استوار ببستند و متظلم را هزار درم دیگر بداد و درخت خرما از وی بخريد و حشمتی بزرگ افتاد، چنانکه در همه روزگار امارت او ندیدم و نشنیدم، که هیچ کس را زهره بود که هیچ جای سیبی به غصب از کس بستدی. و چند بار به بُست رفتیم و پیلبان بر آن درخت بود. آخر رسن ببریدند و مرد از آنجا بیفتاد و از چنین سیاست باشد که جهانی را ضبط توان کرد.»

(نقل با ویراستاری در تنقیط، از صفحات ۴۵۰ تا ۴۵۱ "تاریخ بیهقی"، به اهتمام داکتر علی اکبر فیاض و داکتر قاسم غنی، انتشارات خاجو، چاپ چهارم، ۱۳۷۰)

بیهقی "سیاست" را در "تنبیه شدید و عبرت آمیز" خلاصه می کند و نه قرن پس از سبکتگین، حاکم جبّاری به نام "امیر عبدالرحمان خان" نیز "سیاست" را چنین درک کرده بود.

با این سفر تاریخی در گذشته وطن خود، می روم به اصل موضوع داغ روز در جهان، که دور یک نکته می چرخید؛ انتخابات ریاست جمهوری در اتازونی:

دران سرزمین، که بهتر است آن را "سرزمین" بخوانیم، از ماهها بدین طرف همه‌مه برپا بود و دغدغه و کش و کوک انتخابات. دو حزب بزرگ و مقتدر، که ظاهراً سرنوشت کشور را بین خود تقسیم کرده اند، گاهی این و گاهی آن دگری زمام قدرت را به دست می گیرد، کاندیدان خود را چون مرغان کلنگی به میدان آوردند. این دو کلنگی، چنان که رسم همه کلنگی هاست، بسیار "کرجنگ" هستند و زود از میدان نمی گریزند. اگر کسی صحنه مرعجنگی را در کابل دیده باشد، خوب حدس زده می تواند، که جنگ دو مرغ کلنگی، یعنی چه؟؟؟ و اگر ندیده باشد، صحنه های مبارزاتی "هلری کلنتن" و "دونلد ترمپ" را، که روزمره از تلویزیونهای سراسر دنیا پخش می شد، امتثالاً نزد خود مجسم گرداند.

خلاف مرغهای کلنگی کابل، که به زور و شیمه خود جنگ می کردند، کاندیدان انتخابات اتازونی، متکی به خود نبودند و جامعه در برابر آنها از عین معیارها کار نگرفت. در حالی، که سیاستمداران و نخبگان و اشخاص بانفوذ و میدیای داخل و خارج امریکا، بالاخر به طرفداری "کلنتن" برخاسته بودند و به نفع وی تبلیغات می کردند، "ترمپ" از چنین مزیتی برخوردار نبود. با وجود چنین یک بیعدالتی و یکجانبه گری، مگر مردم امریکا و آنهایی، که عملاً در انتخابات شرکت کردند، طور دیگر تصمیم گرفتند، که نوعی استقلال و پختگی سیاسی را نشان می دهد و نرفتن زیر تأثیر پروپاگندهای رنگارنگ.

یک نکته را مگر هرگز نباید از نظر دور داشت، که در کشور سرمایه داری نظیر امریکا، رئیس جمهور نمی تواند در کارها دست آزاد داشته باشد و مجبور است، خود را در چوکاتی، که سیستم برایش تعیین کرده است، عیار بسازد، چه ترمپ باشد و چه کسی دیگر. زمان در قبال است و رویدادهای آینده شاهد حال، تا ثابت بسازد، که رئیس جمهور آینده امریکا چه شمشیر خواهد کرد. به هر صورت:

موفقیت "ترمپ" بزرگترین قمار عمر وی به حساب خواهد آمد؛ همچنان که ناکامی "کلنتن"، بزرگترین شکست زندگانی وی بود. مگر شکست "کلنتن" تنها شکست شخص خودش نبود، بلکه شکست تمام منتقدان

سیاسی و اقتصادی و مطبوعاتی در سراسر دنیای غرب نیز بود، که دست و پاچه خود را به نفع این خانم شقی، بر زده بودند.

مردم کابل در باره چیزی، که نمی شناختند، اصطلاح "خربوزه نأیرید" را استعمال را می کردند؛ یعنی خربوزه بسته، که از مغزش کسی خبر نداشت، که پخته است یا خام، شیرین است یا مثل کدو!!! در حالی، که "کلنتن" امتحان خود را در میدان سیاست داده بود - که ناکام بود و ناکام مطلق - "ترمپ" درین عرصه تازه کار است و کسی دقیقاً پیشگوئی از موفقیت و عدم موفقیتش در سیاست کرده نمی تواند. سرانجام مگر میدان عمل، مس او را نمایان خواهد ساخت، که گفته اند:

**دا گز و دا میدان!!!**